

منظرفشاہ حبشی جو کہ سر محمود شاہ را کشتہ بر منہ حکومت نشست و تکمیل گویید
یک سال و پنجاہ *

سلطان علاء الدین کہ از نوکران منظرفشاہ بود بقابلوسہ کہ یافت اقامتے خود را کشتہ
بحکومت رسید مدت بست سال *

نصیب شاہ بر سلطان علاء الدین بعد پدربرسند حکومت قرار گرفت ہنگامے کہ
حضرت ظہیر الدین بابر بادشاہ فتح ہندوستان نمودند سلطان محمود برادر سلطان ابراہیم لودی
پیش نصیب شاہ پناہ بردہ و خستہ سلطان ابراہیم را در نکل نصیب شاہ
آورد بعد مدت چون شیرشاہ غالب آمد بنگالہ را از تصرف نصیب شاہ بر آورد او
در معرکہ زخمی شدہ ہزیمت خوردہ در حضور حضرت نصیر الدین محمد ہمایون بادشاہ رسیدہ ہفتا
نمود مدت حکومت نصیب شاہ چارودہ سال *

جہانگیر قلیجان از امرائے کبار ہمایون بادشاہ بود حضرت بادشاہ اولایت را از
شیرشاہ بر آوردہ باودادند *

محمد خان المخاطب بہ بہادر خان کہ از امرائے بزرگ شیرشاہ بود شیرشاہ بعد فرستخ بر
حضرت بادشاہ جہانگیر قلیجان را بعد م خانہ فرستادہ اورا بران ولایت تکمیل گردانیدہ
سیلمان کرانی کہ از امرائے مشہور اسلام شاہ بود حکومت با استقلال یافت اگرچہ
سکہ و خطبہ بنام خود نکرده اما خود را حضرت اعلیٰ خطاب کردہ بودہ
بایزید بن سلیمان بعد پدیرقائم مقام گردید سیزدہ روزہ
داؤد سپردویم سلیمان دو سال *

در ۹۵۳ خان جہان و راجہ تودرمل داؤد را بہ قتل رسانیدہ آنولایت را باگل داخل ممالک
مخروسہ نمودند از ابتدا سائے ۳۶ لغایت سنہ مذکور کہ دو صدوسی و ہفت سال بود
باشد ولایت بنگالہ از تصرف سلاطین دہلی بیرون ماند الفحصہ راجہ تودرمل بعد جمعیت

(۱) ۱۱ سال و پنج ماہ تاریخ فرشتہ جلد دوم صفحہ ۳۰۱ و طبقات اکبری صفحہ ۵۲۶ *

(۲) بست ہفت سال تاریخ فرشتہ جلد دوم صفحہ ۳۰۲ و طبقات اکبری صفحہ ۵۲۲ و ۵۲۶ *

(۳) نصیر شاہ طبقات اکبری صفحہ ۵۲۲ و ۵۲۶ *

(۴) یازدہ سال طبقات اکبری صفحہ ۵۲۲ و ۵۲۶ سلیمان *

خاطر از مهات آن ولایت بحضور والار رسید پس از آمدن راجه در اندک مدت خان جهان
 بر حمت حق پیوست مظفر خان دیوان اعلیٰ از حضور بصوبه داری بنگالہ تعین گشت این مظفر خان
 که بخواجه مظفر مشهور بود در ابتدائے حال نوکر بیرامخان بود بعد تفرقه بیرامخان کرور سے
 برگشته پرسرور تابع پنجاب گردید چون حقیقت قابلیت و کاروانی او بعرض والار رسید در
 حضور طلبد امشته دیوان بیوتات فرمودند بمقتضائے کار طلبی در اسرع اوقات بیاید دیوان
 اعلیٰ سرفرازی یافت و مدتی باین درجه ممتاز بود در میولا بصوبه داری بنگالہ رخصت گشت
 و در آن ولایت رسیده بنظم و نسق امور پرداخت بعد چند گاه معصوم خان کابلے جاگیر دار
 بہار از مقدمہ داغ اسپ کہ در آن نزدیکی مقرر شده بود عدول نموده شورش کرد
 بہ طیب دیوان و اسلئے پر کہوتم نختہ سرکار والا گفت و گو نموده سوار شد و ہر دو را قتل
 کردہ و خانہ ہر دو بغارت در آورده سربنی برافراخت و ہمچنین در بنگالہ بابا خان قاتل
 و دیگران بسبب باریافت جاگیر مظفر خان صوبہ دار محاصرت ورزیدہ باغی شدند و
 معصوم خان کابلے ہمدستان شدہ جمعیت فراہم آوردند و بسیاری از امرائے دیگر نیز
 از مظفر خان آزرده شدہ بمخالفت متفق گشتند و میرزا شرف الدین حسین یزیدہ آنحضرت
 باحضرت مخالفت ورزیدہ بقصد مکہ معظمہ روانہ شدہ بود و فتنہ جوئے و واقعہ طلبی شعار
 خود داشت در ولایت بنگالہ شورش شنیدہ نیز از راہ برگشتہ آمدہ بمخالفتان
 ملحق گردید و شورش عظیمی داد چون جمعیت ان بد اختران بسیار بود مظفر خان تاب
 جنگ نیاوردہ در قلعہ تاندہ مستحصن گشت و باغیان بر قلعہ محاصرہ تنگ آوردہ مظفر خان
 پیغام نمودند کہ آمدہ ملاقات نماید والار روانہ مکہ معظمہ شو و مظفر خان ضرورتاً شوق ثانی قبول
 کرد انجاعت مقرر کردند کہ سیوم حصہ از اموال خود بردارد و دیگر واگذار و مظفر خان بست
 ہزار اشرفی پنهانی بمعصوم خان کابلے فرستاد کہ از عرض و ناموس من دست باز دارد
 و مخالفان از بمنی دلیر شدہ محاصرہ تنگ نمودند و قلعہ تاندہ مفتوح کردہ مظفر خان را
 بدست آوردہ قتل رسانیدند و اموال او بغارت بردند بست لک روپیہ کہ در تالاب
 کور کردہ بود بدست میرزا شرف الدین حسین افتاد اموال دیگر ہر یک از مخالفان بست
 آورده متصرف شدند و بر تمام آن ولایت استیلا یافتہ ہر کدام خطاب منصب برآورد

مقرر کرده انجمن آراسته خواستند که خطبه بنام محمد حکیم میرزا برادر خود و آنحضرت که در کابل بود بخوانند در آن وقت ناگهان باد بشدت تمام وزید و کون و مکان نیره و سیاه گردید و همیشه باد زیاد از رستیخورد و دوطوفان گرد و خاک نمونه آخر از زمان نمودار ساخت و نیز باران سخت بارید و اقبال عدو مال بادشاهی بساط نشاط انجاعت را در نور دید و انجمن متفرقه و پراگندگی انجامید و آنچه مخالفان اندیشیده بودند منبصط ظهور نرسید و همچنین در بهار بهادر نامی پسر سعید بدخشی علم بنی برافراشته سکه و خطبه بنام خود کرد و بیست

بهادرالدین سلطان بن سعیدالدین شه سلطان پسر سلطان پدر سلطان زهی سلطان بن سلطان چون این مقدمات بعرض قدسی رسید را چه تو در مل را که بعد از منظر خان دیوان اعلی مقرر شده بود با امرای دیگر تعیین فرمودند را چه بجناب استیصال رسیده در دفع شورش پرداخت و بصلاح دولتخواهان در حوالی منگیر حصار گلین احداث نموده دایره ساخته حقیقت احوال آن حدود بدرگاه مقدس معروف صنداشت خان اعظم میرزا کوکلتاش باشا شکرگران رخصت گشت و عقب او شهباز خان نیز تعیین گردید از اوازه آمدن خان اعظم و شهباز خان در جمعیت مخالفان تفرقه افتاد از محاصره حصار گلین که را چه تو در مل ساخته بود برخواستند معصوم خان با دیگر باغیان بطرف بهار رواد و افواج قاهره در بهار رسید و باستیصال باغیان کمر بستند و همدین اثنا معصوم خان فرخودی و نیابت خان عرب و بهادر بطرف جوین پور رواد و ده یعنی ورزیدند شهباز خان از بهار بر سرانهار رسید و در سلطان پور بلهری جنگ روی و او از مشیت ایزدی شهباز خان شکست خورده و بفرار نهاد اما درین وقت اقبال بادشاهی بکار سازی آمد چون در عوام شهرت یافته بود که معصوم خان فرخودی در معرکه کشته شد لشکریانش ازین شهرت پراگنده شدند شهباز خان ازین خبر خود را جمع ساخته و جمعیت فراهم آورده در نزدیکی آورده رسید باز معصوم خان فرخودی جنگ نموده غالب آمد و پس از آن چنان شکست انجمن نصرت یافته رفع شورش نمود معصوم خان فرخودی بعد شکست با چند کس بدر رفت و بعد چند گاه بوجوب التماس شامزاده بزرگ جرایم معصوم خان فرخودی معاف فرموده بجاگیر لایق سرافراز گشت را چه تو در مل پس از حصول جمعیت خاطر از بهات آمده باز بجناب والار رسید و مورد الطاف فرادان گردید و بعد چند گاه خان اعظم نیز از بنگال در حضور مقدس آمد و شهباز خان باستیصال

معصوم خان کابلی و دیگر مخالفان مقرر مانند چون بعرض والا رسید که مخالفان بد سر نشست بدفعات بشهباز خان جنگ کرده غالب آمده اند و در آن حدود رفع شورش نمیشود بلکه روز بروز زیاد میگرد و لهذا بقصد استیصال انجمنه بدمال بدولت و اقبال خود متوجه دیار شرقیه شدند و لشکار کمان و پنجر افکنان قطع منازل فرمودند و درین سفر راجه بیربل جشن عالی ترتیب داد ان حضرت در آن مجلس تشریف برده پایه قدر او افزودند و نیز در منزل راجه تو در مل تشریف فرموده سرفرازی بخش آن وزیر اعظم شدند بعد رسیدن در مکانی که دریائے گنگ و جمن با هم اتصال یافته جوش یکتائی میزنند و با اعتقاد اهل هند از آن کن بزرگ است در میان هر دو دریائے قلعه اندر باس و شهر بزرگ اساس نهادند چون در ایام بارش دریائے گنگ طغیان می نماید بند مستحکم در طول یک کرده و عرض چهل دره و ارتفاع چهار دره مقرر گشت و آن حصار در نهایت متانت و حصانته و بند در غایت مستحکم و استواری و شهر در کمال وسعت و منحت در سال سبت و هشتم جلوس والا با تمام رسید و درین مکان بعرض همایون رسید که شهباز خان بتقویت طنطنه نهضت موکب والا بنجالفان جنگ مردانه وار نموده مظفر منصور شده و معصوم خان کابلی و بهادر و دیگر مفسدان و خیم العاقبت بر میت خورده از ملک بادشاهی بدر رفته خود را در کج خمول کشیده اند بنا بر آن از الله باس معاودت فرموده بقصد رفع شورش محمد حکیم میرزا را دانه سبت پنجاب شدند و بدولت و اقبال قطع منازل و طی مراحل در پیش نمودند

در بیان بغی محمد حکیم میرزا برادر حضرت بادشاه خاقان مان

او در کابل بغی ورزیده بارها از اب رسد گذشته باعث ازار و اضرار اهل پنجاب میگردد و از خدمات عساکر منصور و منہزم گشته باز رو بکابل می آورد و نوبتے بلاهور رسید و سبت دو روز قلعه را محاصره نموده راجه بهگونت داس صوبه دار لاهور پاسے هست افشرد و قلعه را مستحکم داشت کسور مان سنگه خلع راجه مذکور که فوجدار سیالکوٹ بود احتشام کوہی فرام آورده با جمعیت فراوان ناگهان رسید و بمیرزا جنگ نموده غالب آمد و میرزا بے دست و پا گشته از دور قلعه برخاسته بے نیل مقصود راهی گشت و براه جلال پور معموله حافظ آباد از دیار پنجاب گذشته در بهیر و رسید و آن شهر را غارت و ویران ساخته از راه کبیت دریائے

سندھ عبور نمودہ بکابل رفت و کنورمان سنگہ تادریائے سندھ تقاب نمودہ برگشت چون
 این جرات و جسارت کنورمان سنگہ بعرض والا رسید مورد الطاف بیکران گردید بیکبارگی
 بمنصب پنچہزاری سرفراز گشت درینولامیرزا از استماع خبر پورش امرائے بنگالہ کہ سکہ و
 خطبہ بنام اومی خواستند کہ کبکشند دیر شدہ از کابل لشکر آراستہ بہ پنجاب رسیدہ باعث
 فتنہ و فساد گردید و اہل آن دیار را ازار و اضرار رسانید آنحضرت از اسد باس کوچ کردہ قصد
 مصمم نمودند کہ درین مرتبہ در کابل رسیدہ بمیرزا انجمن تادیب کردہ شود کہ آتش فتنہ
 مطلق مکنظفی گردد و فوجی برسم منتقلانخصت نمودند میرزا از طنطنہ موکب والا امکان خود
 در بودن پنجاب ندیدہ روانہ کابل گردید افواج قاہرہ کہ عقب میرزا مشتافتنہ بود بشادمان خان
 کہ از امرائے بزرگ میرزا بود جنگ نمود شادمان خان شکست یافتہ گریخت اسباب
 و پرتال و امتعہ و اموال او و لشکر یانش بدست بہادران لشکر فیروزی اثر آمد و نوشتنہ چند بخط
 منشی میرزا و بہر میرزا از پرتال شادمان خان بدست سردار فوج منصور افتادہ بود و آن نوشتجات
 بجنس کبضور والا ارسال داشتہ از انجملہ نوشتنہ بنام خواجہ شاہ منصور دیوان بود کہ در جواب
 عرضہ او نگارش یافتہ آن حضرت از روسے فراخ وصلگی و نیکذاتی بر زبان نیاوردند و بخاطر قدسی
 رسید کہ در چنین وقت مخالفان بہت ہدم اساس اعتماد و دلخواہان این چنین نوشتجات
 میفرستند بار دیگر بعرض والا رسید کہ کسان خواجہ شاہ منصور کہ در پرگنہ فیروز پور جاگیرش
 می باشند ارادہ دارند کہ بجد حکیم میرزا ملحق شوند چون این معنی از خواجہ استفسار رفت او کار و دراز و طلب من گزند
 او در دادن ضامن نیز عذر نمود و ظن غالب شد کہ فی الواقع قصد خواجہ بطرز دیگر است
 در صورت نصلح و دلخواہان متصل سراسے کوت کچوہ کہ ماہین شاہ آباد و انبالہ است
 خواجہ را بخلق کشیدند این خواجہ شاہ منصور از اعیان شیراز بود خدمت اشرف خوشبوے
 خانہ داشت و آن حضرت بمقتضائے آدم شناسی نظر بر قابلیت او داشتہ اورا
 بیاری خواستند و مظفر خان دیوان اعلیٰ بنا بر کاروائی و دفوردانش او حسدی بردناگزیر
 ترک نوکری بادشاہی نمودہ پیش منعم خان خانانان رفتہ نوکری نمودنہ منعم خان اورا
 برائے عرض مطالب جاگیر از بنگالہ کبضور مقدس فرستادہ بود در التماس مطالب نقش
 کاروائی او زیادہ بخاطر اقدس درست شد بعد فوت منعم خان طلب حضور فرمودہ بہالی
 منصب وزارت دیوان اعلیٰ سرفراز فرمودند و در کمتر زمانی با صابت رائے بمراتب

لمند رسید چون در معاملات مردم را تنگ نمودی و راه بد سلوکی پیروی از خدمت تغییر گشته
 قید شده بود و بعد چند گاه پیمان پایم فزازی یافت در نیولا از منصوبه معاندان با این حالت رسید اگر چه
 بر نه با آنها افتاده بود که راجه تو در مل باقی این منصوبه شده اما خلاف است شاید مردم دیگر اختراع
 کرده باشند بعد دو روز از گذشته شدن بے تقصیری او معروض مقدس گشت باعث
 تاسف خاطر اقدس گردید لیکن مردم از سخت گیری و تنگ گرتگی او نجات یافته مژ
 شدند **منظم**

نباشی بکار جهان سخت گیر که هر سخت گیر بود سخت میر
 با سان گذاری و سے بر گذار که اسان زید مرد آسان گذار

با بجله آنحضرت عے منازل نموده بر ساحل دریائے سند نزول اجلال و اقبال
 فرمودند در مکانه که دریائے سند و نیلاب ورود کابل با هم می پیوند و برائے قلع
 متین حکم والا صادر شد و بر لب دریائے بر قلع کوچه بر روی سنگ اساس قلع نهاد
 عمارت آن از سنگ و خارا قرار یافت خارا تراشان فرهاد شعار در تراشیدن اجار و
 و انایان نادره کار و طرح حصار و بنایان معمار تعمیر بر وج و دیوار بدایع و صنایع بکار بردند
 در سال بست و ششم جلوس والا شروع شده با مہتام خواجہ شمس الدین خوانی در دو سال
 قلع رفیع و شہر وسیع صورت تاملت یافته تا تک بنارس موسوم گردید بے شایبہ تکلف قلعتیت
 در غایت استواری که خندقش دریائے سند و در ثلثیت در نہایت محکم که در پیش بر روی
 مخالفان بند بر زخمت معتدل هوا در میان ہند و خراسان سر کوبی است بیم افزائے
 سرتابان و گردن کشتان ہندس منکر صایب و معمار رائے اصابت خاقان زمان با وجود
 حصانت حصین پایان آن معبرہ دریا طرفہ تجویز نموده کہ دم مساوات با سد سکندر میزند
 صادر و وار و تا آنکہ درون قلعہ نزود راہ عبور دران مکان بر روی او سد و دست

نظم

یکے قلعہ بر روی آن کو ہمار کہ دریا مشدہ خندقش پایدار
 ز رفعت رسید و بچرخ برین بر وجش بر وج فلک را قرین

القصہ ان حضرت بعد طرح انداختن قلعہ اٹک بنارس متوجہ پیش شدند و ازین منزل
 زمان نصاب بنیان محمد حکیم میرزا صادر شد خلاصہ مضمونش آنکہ وسعت آباد ہند و سستان

کہ جیسے چندین سلاطین صاحب سکہ و خطبہ بود تمام تر در قبضہ تصرف ما در آمدہ و سران
روزگار روسے نیاز بدرگاہ والا آوردہ ومی آرند وامر اسے این دو دمان رفیع مکان بجا
سلاطین والا شکوہ نشستہ حکومت میکنند ان برادر از چین دولت چرا محروم وبے نصیب
باشند اگرچہ بزرگان کاروان برادر کہین را بمنزلہ فرزند گفتہ اند اما با اعتقاد من بہم رسیدن
فرزند احتمال دارد برادر کجا بہم می تواند رسید لایق عقل و دانش ان برادرانکہ از خواب غفلت
بیدار گشتہ بملاقات خویش مسرور سازد و زیادہ ازین ما را از دولت دیدار و خور از دولت
پایدار محروم ندارد و محمد حکیم میرزا بنا بر صحبت خوش آمدگویان خانہ بر اندازبا وجود اینقدر عنایات
بادشاہی و رود فرمان تملطف امیز بیچگونہ فرمان پذیرد سخن ششونگشت و با خود قرار داد کہ
کہ یوہ خیبر تا قلعہ کابل مستحکم کردہ اما دہ پیکار کرد و یا براہ بنگش رفتہ در ہند شورش اندازد
و میرزا ہمدین اندیشہ بود و کنگشہا در میان داشت کہ شاہزادہ سلطان مراد برسم منقلا
در نواحی کابل رسید و میرزا جنگ در میان آمد و میرزا شکست یافتہ بطرف غور بندشتافت
و ارادہ آن کرد کہ بوالی توران پناہ بردہ استمداد و استعانت نمودہ آید مقارن اینحال
خاقان زمان نیز بکابل نزول اقبال فرمودہ سیر منازل قلعہ و باغ و شہر نمودہ مسرت اندو
شدند بانکہ محمد حکیم میرزا مصدر چندین تفصیرات شدہ بود از روسے کمال تملطف کابل
باز میرزا مرحمت فرمودہ بہندوستان معاودت نمودند و میرزا باز بکابل رسیدہ بکومت
انولایت قیام ورزید از آنجا کہ میرزا مشغول شراب بود از فرط بادہ پیمائی بہ بیمار یہائے
مزمزہ مبتلا گردید و از بسکہ مغلوب طبیعت بودہ خود را از شراب نتوانست ضبط کرد و در
اندک مدت ساغر حیانتش ببریگشت پلیت

مبادا خردمند غرق شراب کزین سیل شد قصر دولت خراب

بعد از ارتحال میرزا بمنزل بقا فرزندانش ارادہ داشتند کہ از کابل پیش عبدالقد خان
والی توران روند چون انمعنی بعرض مقدس رسید از روسے صلہ رحم فرمان استمالت
صا در شد و راجہ مان سنگہ برائے ولاری پس ماندگان میرزا تین گشت و رایات
عالی نیز بہست کابل نہضت فرمودہ چون عرصہ ما ول پندی مور و سراوقات اقبال
گردید راجہ مان سنگہ کہ پیشتر رخصت یافتہ بود و کیتباد میرزا را یازدہ سالہ و افراسیاب
میرزا را چار سالہ پسران محمد حکیم میرزا را ہمراہ خود گرفتہ در حضور مقدس رسید حضرت

خاقان زمان تیم نوازی فرموده الطاف بیکران و رفق فرزندان میرزا سبذول داشتند و نظر
توجه و تربیت بر گماشتند و امرای کابل نیز بعباساط بوس مشرف شده مورد عنایات شدند
و راجه مان سنگه بصوبه داری کابل سرفرازی یافت *

در بیان گشته شدن راجه دانش پیرل

چون ساحل دریائے سندھ نیم خیام اجلال گشت زین خان کوکه را بالشکر گران باستیصال
اوس یوسف زئی و شیر ولایت بچور و سواد تیراه نقین کردند و شیخ فرید بخاری بختی برائے
تاخت قبایل افغانان که در دشت بودند رخصت یافت شیخ بعد تاخت و تاراج معاود
منو و زین خان قلع و قمع افغانان کر بسته داخل کوہستان شد بعرض والار سبید که تا
انکه فوج دیگر با عانت زینخان نقین منیشم دستیصال افغانان نمن نیست راجه پیرل و شیخ
ابو افضل استدعائے این خدمت نمودند آنحضرت قرعہ بنام هر دو انداختند قضا را قرعہ
بنام راجه پیرل بر آمد لهذا راجه مذکور و حکیم ابوالفتح را با داد زینخان رخصت فرمودند زینخان
باتفاق دستخواب راجه نختین ب ضبط بچور کر بست و همست بر گماشت کلان تران انجا
لمتاب عبودیت در گردن انداخته رعیت گیری اختیار کردند بعد از ان بر سر سواد تیراه لشکر
کوتی شد افغانان بر سر کرپوه هجوم آورده ژاله صفت تیر و سنگ می باریدند زینخان بزور شمشیر
از کرپوه گذشته قلعه بنا کرده باستیصال انجاعة بدمال پرداخت اندرین اثنا در میان
زینخان و راجه پیرل مخالفت و نفاق روداد و مخالفت بلند شد و گفتگوهای منازعت
در بیان آمد پست

نزاع انچنان آتشی بر سر وزد که از تاب آن هر چه باشد بسوزد
بر چند زینخان خواست که جمعی در قلعه گذاشته پیشتر روانه گردند راجه بر این معنی راضی گشت
و قرار یافت که از راهی که آمده اند باز مراجعت کنند بصلااح ان معنی معاودت کردند راجه
پیشتر آمده جائیکه قرار یافته بود فرود نیامد انجا روانه شدند کسانیکه پیش آمده خیمه زده بودند
ناگزیر به برداشتن خیام و بستن پرتال مشغول شدند زینخان از عقب آمده صورت حال
بدین منوال دیده او هم راهی گردید افغانان سر اسبکی لشکر معاینه کرده از هر طرف هجوم آوردند
و غریب شورشی پدید آمد نوعی راه تنگ گردیده بود که دو سوار پہلو بہ ہم نمیتوانستند

گذشت فیل واسپ و ادم بر یک دیگری افتادند و حادثه عظیم روداد که گویا نمونه رستخیز است
چون افغانان از هر طرف ریخته و جنگ کرده غالب آمدند زینجان از فرط غیرت و دفور شجاعت
خواست که جان نثار گردد اما خیر خواهان جلو گرفته او را از آتشوب گاه بر آوردند در آن تنگی چند
فیل واسپ و شتر و ادم هر دو سینه هم دیگر افتاده بودند که راه عبور سوار و شوار بوده ناچار
زینجان پیاده شده بے راه شتافت و بهزار و شواری اقمان و خیزان بمنزل رسید
بیاری از لشکریان را افغانان اسیر و قتل کردند و انقدر آنچه بدست آوردند که از برداشتن
آن عاجز شدند و در آن روز چند هزار کس کشته شد و از خستگان حساب نیست و در آن
زد و خورد را چه بیربل و حسن خان بهتی و راجه و هرمنگد و سنکرا مخان و بعضی دیگر از بندگ
بادشاه شناس بکار آمدند از آنجا که راجه بیربل در شعر مندی و نزاکت فهم و جدت طبع و
فطرت بلند و مزاج دانی و تیز زبانی و سخن سنجی و نکته طرازی مینویس بود چنانچه از اعاجیب
اشعار و نادرآت گفتار و نکات غریبه و مضامین حک و مطایبات عجیبه او که باعث انبساط
خواطر تواند بود تا حال مذکور محافل و زبان زد اهل روزگار است و نوعی همست عالی داشت
که بذل و سخاوت او نایب او پانصد مهر و هزار مهر بود از نیجهت که از عمده مصاحبان بزم انس
وزبده محرمان انجمن قدس بود و منصب سه هزاری سرفرازی داشت و قرب منزلی که او را
بجناب قدس بوده دیگرے را نبود از گذشته شدن چنین مصاحب و مساز و ندیم همراز
که از دفور دانش گره کتائے خاطر والا و صیقل نامائے مرات ضمیر علیا بود و عیش محفل قدسی
منغن گشت و بر خاطر اقدس سنوح این سانحه سخت گران آمد بے اختیار آب از دیده
فرور ریختند و او بلند بر زبان آوردند تا دو شبان روز بکیفات و غذائے لابد توجه نفرمودند
و بر زبان قدسی گذشت که از ابتدائے جلوس مقدس تا حال که سنه سی ام است چنین عبار
کلفته بر حاشیه خاطر والا نه نشسته روز سوم شاهزاده سلطان مراد و راجه تودرمل را با
بیاری از بهادران شہامت کیش برائے قلع و فتح افاغنه یوسف زئی تعیین فرمودند
چون این خدمت در خورشان شاهزاده رفیع المکان نبود از منزل دویم شاهزاده بموجب
حکم اعلی معاودت نموده راجه تودرمل تخریب انجماعه مقرر شد و راجه مان سنگد که
باستیصال افغانان بارکی در کرپوه خیبر رسید به بود بر فاقت راجه تودرمل تعیین گردید و زینجان
و حکیم ابوالفتح بحضور رسیدند چند روز ریختن گرفتار یافتند و مورد غناب مستند

آخر الامر بشفاعت شامزاده باریافتند بموجب حکم والا هر چند تلاش شد نعتش را چه بیبریل بدست نیامد چون آنحضرت او را بسیار میخواستند تا سفت انیمینی بارها بر زبان مقدس گذشت همدرین اثنا میرز قزیش ایچی عبدالمدخان والی توران بانامه محبت و تسوقات آن دیار بدرگاه والار رسید چون قاطر مقدس از واقعہ راجه بیبریل مکدر بود ایچی مذکور دوسه روز بار نیافت بعد چند روز بلازمت اقدس مشرف گشت و نامه عبدالمدخان از نظر انور گذرانید میرز قزیش را بانعام لایق سرشار از فرموده رخصت انصراف دادند و حکیم هام برادر حکیم ابوالفتح را همراه میرز قزیش نزد عبدالمدخان فرستاد خواجہ محمد تجویل داری بارخانہ سوغات و میر صدر جهان برائے پرسش واقعہ سکندر خان پدر عبدالمدخان همراه دادند و نامه والا از نتایج طبع و قاذر بدہ فضلے اکمل علامی شیخ ابوالفضل عبدالمدخان قلمی گردید چنانچہ ان نامه مشهور است بعد تنظیم مہات ان دیار و تہیہ و تادیب گردن کشتان بدروزگار از ساحل دریائے سند معادوت بہند وستان کردند و راجه تو درمل را بحضور طلبہ اشتنہ راجہ بالنسنگہ را بکابل تعین نمودند و باستیصال افغانان یوسف زئی اسمیل قلیخان تعین گشت او بواقعی تادیب و تخریب انطایفہ نمود اکثرے سرداران فوطہ درگردن انداختہ آمدہ حاضر شدند بے شایہ تکلف قلع و قمع انجماعہ کہ اسمیل قلیخان نمودہ دیگرے نمودہ باشد چنانچہ انیمینی مشهور است کہ عورات یوسف زیان عوض نان بفروخت رفتند +

در بیان سیدن میرزا سلیمان والی بدخشان حضور پر نور لفرقہ در بدین

سلسلہ او بحضرت صاحب قران امیر تیمور گورگان میرسد حکومت بدخشان باستقلال داشت و بارہا از بدخشان لشکر بر سر کابل کشید و براتب شکست خوردہ رفت ابرہیم میرزا خلت او در شجاعت و دلادری طاق و در فراست و دانشوری شہرہ آفاق بود چون ازین جهان فانی درگذشت سلیمان میرزا از نیجہت کہ ان خلت را بسیار دوست میداشت غم جان گاہ رو داد و این رباعی حسب حال اوست رباعی

لے لعل بدخشان ز بدخشان رفتی از سایہ خورشید درخشان رفتی
 در وہر چو خاتم سلیمان بودی افشوس کہ از دست سلیمان رفتی

بعد فوت ابراهیم میرزا چون شاهرخ میرزا پسر او کلان شد سلیمان میرزا را با شاهرخ
میرزا نیر و خود صحبت برابر نگشت هر دو با یکدیگر عناد ورزیدند و کاریه پر خاشن کشیدند و
بدفعات بهر یکدیگر ایشان جنگ در میان آمد آخر الامری سلیمان میرزا هزیمت خورده در کابل
رسید چند گاه پیش محمد حکیم میرزا که در آن وقت حیات بود گذرانیده بدرگاہ والا التجا آورد
پنجاه هزار روپہ نقد و سامان سفر از حضور مقدس مرحمت گشت و فرمان متضمن استمالت
بصدور پیوست میرزا بجمیعت خاطر از کابل روانہ بدرگاہ معلی گردید چون نزد یک
دار السلطنت فچپور رسید حکم شد کہ امرائے عالی قدر باستقبال بروند حسب الحکم
اعلی تاسہ کر وہے فچپور فیلیان نامی کوہ شکوہ بسلاسل طلا و نقرہ و جہلمائے دیبا و زربفت
راستہ ایتادہ کردند و در میان دو فیل ارا بہ یوزہا با پوشش مخملی و زربفت و زنجیر طلا
و نقرہ و قلاوہائے مرصع باز داشتند و عقب فیلیان سیل دورویدہ از دلاوران رستم
دل و مبارزان صحت گسل آراستند و قورچیان بہرام نظام و سیا دلان صاحب اہتمام
گذاشتند کہ احدی قدم از سیل بیرون نتواند کرد و کوچہا کے شہرا چاروب زدہ و آب
پاشیدہ مصفا کردند و دکابین آراستہ بازار را این بستند بے شائبہ تکلف کوچہا از کثرت
اراستگی و پیراستگی مانند خیابان گلشن گشت و دکان ہا از پوشش زربفت و انواع اقمشہ
زیبا تر از باغ بہار گردید بپیت

شہر را بستہ سرسہ را میں رنگ بستان گرفت رے زمین

طوایف انام از شہر و نواحی در کوچہ و بازار و طاقتا و واقعا و راہبا و پشت با مہا برائے تماشا
ہجوم آوردند خاقان زمان بابا و شامزادہ والا نشان با جلوہ جمال و جاہ و جلال با ارایش و پیرایش
کمال بقصد ملاقات از شہر برآمد چون نزدیک رسیدند اول سلیمان میرزا پیادہ شدہ
تلیہات بجا آورد بعد از ان خاقان زمان از اسپ فرود آمدہ میرزا را از روئے الطاف
در آغوش گرفتند و بمنزل آوردہ بعد ضیافت و مہانداری بنوید کمک بتخیر بدخشان خوردند
فرمودند بعد چند روز صوبہ واری بنگالہ تجویز شدہ میرزا قبول نکرد و بقصد زیارت مکہ معظمہ
رخصت گشت ہفتاد ہزار روپہ خرچ راہ مرحمت گردید میرزا بعد اراک سعادت
حج بہان راہ ہانہ بدخشان رسیدہ با شاہرخ میرزا جنگ کردہ باز ہزیمت خورده
بعد اسدخان والی توران پناہ برد و بعد اسدخان از نفاق ایشان واقف گشتہ لشکر

تعیین کرد ولایت بدخشان از تصرف ایشان بر آورده حال کسان خود نمود سلیمان میرزا و شاهرخ میرزا
 هر دو جلا وطن گشته بکابل رسیدند ملت

دولت همه از اتفاق خیزند بے دولت از نفاق خیزند

در آن وقت محمد حکیم میرزا حیات بود چند مواضع از تومان لغمان بسید غاں سلیمان میرزا مقرر کرد
 شاهرخ میرزا بودن در کابل اختیار کرده بدرگاہ والا رسیدہ مورد انواع عواطف گمردید
 و پس از چندی سلیمان میرزا نیز بوساطت راجہ مانسنگہ بجناب قدسی رسید و بعد رسال
 مسافر ملک بقاگر دید اگر چه سلیمان میرزا در زمان بودن بکابل با عانت محمد حکیم میرزا لشکر فزادان
 فراہم آورده بدفعات مقصد بدخشان نمود اما کار پیش نزفت در سال سی و چہارم جلوس والا
 محمد زمان نامی خود را فرزند شاهرخ میرزا دانمودہ در بدخشان گردشورش برانگیخت و اورا بعد از
 پسر عبد اللہ خان والی توران بدفعات جنگ رود او و ہر دفع فتح نمودہ بدخشان را متصرف
 شد و مدتی حکومت آن ولایت نمود آخر الامر عبد اللہ خان والی توران لشکر گران تعیین کرد
 محمد زمان را از بدخشان اخراج نمودہ ان ولایت را بتصرف خویش در آورد و محمد زمان از
 بدخشان برآمدہ در کابل رسید نخست صورت اظهار نمود کہ روانہ درگاہ والا می شود و در
 طن مقصد سنا و داشت در آن وقت قاسم خان صوبہ دار کابل در حضور مقدس بود محمد حاشم
 پسر قاسم خان کہ بہ نیابت پدر در کابل بود از مقصد او واقف شدہ بانکہ جنگ او را
 دستگیر کرد ہمدین اثنا قاسم خان از حضور بکابل رسید محمد زمان خان مدارات و تملقات
 بسیار کرد اما اورا در بند نگاہ داشت و میخواست کہ روانہ حضور ساطع النور سازد محمد زمان
 قابو یافتہ قاسم خان را قتل رسانیدہ در صد کشتن محمد حاشم گر دید او از قتل پدر واقف
 گشتہ کسان خود را فراہم آورده محمد زمان را بقصاص خون پدر بسیارست تمام کشت و تمامی
 بدخشان کہ در کابل بودند علف تیغ بیدریغ شدند و رفع شورش محمد زمان خان ازان دیار
 گمردید و در بدخشان عبد المومن پسر عبد اللہ خان حاکم مستقل گشت چون بدست بادہ جوانی
 در ہوش شراب نادانی بود از روسے گستاخی درخواست صبیبہ رضیہ حضرت خاتانی نمود
 چون ایچی فرستادہ از دریائے بہت میگذشت قضا را کشتی از موج خیز دریا غرق شد
 و نامہ او کہ از روسے گستاخی نوشتہ بود از نظر اقدس نگذشت بر زبان طواغیت انام افتاد
 کہ مگر باشارہ آنحضرت بودہ باشد و عجب نیست کہ چنین بو تروع آید عبد اللہ خان باستماع

بے ادبی پسر خود متاسف بودہ مکتوب معذرت اسلوب مشتمل بر اظہار اشوب جوانی و نادانی پسر خود و معصوب مولانا کے حسین بدرگاہ والا فرستاد اگرچہ مولانا کے حسین بعد رسیدن بدرگاہ فلک کارگاہ بابتلایے امتداد و گذشت اما آنحضرت جواب مکتوب عبدلہ خان چنانچہ آئین بزرگان حقیقت اگاہ باشد نوشتہ روانہ کر دند و اساس اخلاص استحکام دادند۔

در بیان تسخیر ولایت لکشائے کشمیر حجت تاثیر

یوسف خان والی انجا ہمارہ اظہار اطاعت و انقیاد نمودہ پیشکشہا لایقہ ارسال میداشت و در سال سیم جلوس والا یعقوب خاں نامی پسر خود را با پیشکش و تحایف فراوان بدرگاہ والا فرستاد و چند گاہ در حضور لامع النور قیام داشتہ بتا بر وحشتی کہ بخاطر داشت بے خجست از حضور ساطع النور گریختہ بکشیر رفت چون این معنی بعرض اقدس رسید فرمان بنام پوستان صادر شد کہ خیریت ذات و امنیت ولایت او درین است کہ خود آمدہ بملازمت مشرف شود والا پسر خود را باتان بوس مقدس بفرسید او غدر ہائے زمیندارانہ در پیش در آورده عرضداشت ارسال نمود ہذا قصد آن ولایت بخاطر اشرف مصمم گشت و شامہ رخ میرزا و راجہ بہگونت داس و شاہ قلیخان محرم و دیگر امرا بر پنج دست تعین شدند چون براہ بہنیر بسبب فراوانی برف و آشتاد سرما و صعوبت مسالک و دشواری جبال عبور عساکر اجلال شکل بود بصلاح راہبران و دولتخواہان براہ پھلی روانہ شدند و سختی و کسالت تمام قطع راہ ہا دشوار نمودہ نزدیک کشمیر رسیدند یوسف خان در خود تاب مقاومت ندیدہ ارادہ داشت کہ بامراے بادشاہی ملاقات نماید اما از بیم کشمیریان نمیتوانست آمد آخر الامر بہانہ دیدن جائے مجادلہ برآمدہ بامراے بادشاہی ملاقی شد کشمیریان از اطلاع این معنی حسین چک را بحکومت برداشتہ ارادہ جنگ شدند درین اثنا یعقوب خان پسر یوسف خان از پدر جدا شد و بکشیر رفت کشمیریان ہمراہی حسین چک گذاشتہ پیش یعقوب خان آمدہ حاضر شدند و اورا شاہ اسمعیل خطاب دادہ سرکوبہا محکم ساختہ بقصد محار بہ لشکر منصورہ صفوف آراستند چون این معنی معروض عاکفان بارگاہ فلک اشتباہ گردید فرمان والا شان بنام شامہ رخ میرزا و بہگونت داس بصدور پیوست کہ اگرچہ یوسف خان ملاقات کردہ اما انکہ کشمیر بتسخیر

در نیاید دست از و غا و بیجا باز ندارند بنا بران لشکر فیروزی اثر کمر همست بر بسته متوجه کشمیر شدند چون نزدیک رسیدند محاربه سخت در میان آمد کشمیریان مغلوب شده آمده ملاقات کردند و خطبه بمسکه بنام نامی حضرت خاقان زمان مقرر کرده با کل زعفران و ابریشم و جانوران شکلی که خلاصه محصول آن ولایت است در سرکار والا مقرر گردید پوست خان بواسطت شایخ میرزا و راجه بهگونت واس بقدرسی استان رسید و سعادت ملازمت دریافت نمود عنایات والا گردید.

بر منتظران اخبار سلاطین مستور نماند که از بعضی تواریخ احوال کشمیر چنان بطالع درآمد که آن ولایت در تصرف راجه بود که باستقلال حکومت میکردند در سنه ۱۱۵۰ هجری قمری که خود را شاه دین طاهر ازال گرشاپ بن نیک روز میگفت نوکر راجه سیدی پوک ^{نظرا} که از نسل راجن پاندو بود گردید مدت مدید خدمات لایق بجا آورده اعتبار یافت چون سیدی پوک در گذشت پسر او راجه دیومن ^{۱۱۶۰} بحکومت متکمن گشت شاه میر بن ساهو مذکور را وکیل السلطنت صاحب مدار گردانید و پسر او را که سیکه جمشید و دیگر عملی شیر نام داشت پیش آورده در کارها دخیل ساخت و شاه میر را و پسر دیگر بود سیکه را سراسا نام و دیگر سیکه را سندا نام بود این هر دو صاحب داعیه بودند چون شاه میر و پسرانش اعتبار یافتند غلبه پیدا کرده سپاه و رعیت را بجانب خود کشیدند و بتقریبی از راجه رنجیدند و راجه آنها را از آمدن بخانه خود منع کرد و شاه میر و پسران او از روی تسلط و استیلائے تمام پرگنات کشمیر را متصرف شده اکثر نوکران راجه را با خود متفق کرده روز بروز قوت و کنت بهم رسانیدند و راجه زبون و مغلوب گشته در سنه ۱۱۶۰ هجری قمری در گذشت و زوجه او کونتا دیوی نام ^{نظیر} قائم مقام گشت خواست که باستقلال حکومت نماید بشاه میر پیغام کرد که چند پسر را بحکومت بر دار و شاه میر قبول نکرده رانی بر سر او شکر کشیده جنگ کرد چون ارادت آبی بران رفته بود که ازان ولایت حکومت مینو و منقطع گرد و دین اسلام رواج یابد قضا را رانی کونتا دیوی در جنگ مغلوب شده بدست کسان شاه میر گرفتار گردید و بالعزوه اسلام قبول نمود و در عقد نکاح شاه میر درآمد و شاه میر مظفر منصور شد و در آن ولایت

۱۱) راجه سبه دیو تاریخ فرشته جلد دوم صفحه ۳۳۶ راجه سر دیو طبقات اکبری صفحه ۵۹۶
 ۱۲) بریکمیت - در تاریخ فرشته جلد دوم صفحه ۳۳۶ و طبقات اکبری صفحه ۵۹۶ راجه رنجن نوشته
 ۱۳) کونتا دیو یا کونتا دیو اما در تاریخ فرشته جلد دوم صفحه ۳۳۸ کونتا دیو نوشته

سکہ و خطبہ بنام خود کردہ سلطان شمس الدین خطاب کرد و از ابتدائے
 ۴۴۷ھ رواج اسلام گردید مدت سلطنت او ۳ سال و چند
 ماہ *

سلطان جمشید بن سلطان شمس الدین عرف شاہ میر بجکومت ان ولایت بعد پر
 شکن گشت مدت ۳ سال و دو ماہ *

سلطان علی شیر علامہ الدین بن سلطان شمس الدین بعد فوت برادر مندر آئے حکومت
 گردید مدت او دو وازدہ سال و ہفت ماہ *

سلطان شہاب الدین عرف شراشاہک بن شمس الدین مدت بست
 سال *

سلطان قطب الدین عرف ہندال بن سلطان شمس الدین یازدہ سال
 و پنج ماہ *

سلطان سکندر بت شکن عرف شکار بن سلطان قطب الدین در ۵۸۵ھ
 بر مسند فرمان روای شکن گردید و شکستن بت و انداختن بتخانہ شغل عظیم داشت نوبت
 بتخانہ مہا دیو سا کہ در نزدیکی کشمیر بود انداخت لوطی ازان برآمد و خط ہندی بران ظاہر گشت
 نوشتہ بود کہ بعد یک ہزار و یک صد سال سکندر نامی این بتخانہ را خواہد انداخت سلطان
 مذکور بعد اطلاع بر این معنی افسوس بسیار کرد و گفت کاشکے این لوح بر دروازہ می بود
 تا من این بتخانہ را منی انداختم و قول سبحان باطل شدی۔

القصد سلطان خلی متعصب بود اکثر بر ہمنان را بعد انداختن بتخانہ بزرگ و مسلمان کرد و بسبب
 شکن بتخانہ اورا سلطان سکندر بت شکن گفتند و قتی کہ حضرت صاحبقران امیر
 تیمور گورگان در ہندوستان نزول اقبال فرمودند فیلے برائے سلطان فرستادہ بودند
 او باعث شرف و افتخار دانستہ مراسم اطاعت و انقیاد بجا آورد و پیشکشائے لایعاری
 داشت مدت حکومت او بست و دو سال و ۳ ماہ *

(۱) یک سال و دو ماہ۔ تاریخ فرشتہ جلد دوم صفحہ ۳۳۸ و طبقات اکبری صفحہ ۵۹۸ *

(۲) پانزودہ سال و پنج ماہ۔ تاریخ فرشتہ جلد دوم صفحہ ۳۳۹ و طبقات اکبری صفحہ ۵۹۹ *

(۳) بست و دو سال و ۳ ماہ۔ تاریخ فرشتہ جلد دوم صفحہ ۳۳۱ و طبقات اکبری صفحہ ۶۰۰ *

سلطان علی شاہ عرف میران خان بن سلطان سکندرت ٹکن بعد پدربہ سندھ حکومت نشست و شاہی خان برادر حقیقی خود را مدار علیہ نمودہ بوزارت خویش مقرر گردانید بعد چند شاہی خان را ولی عہد کردہ در کشمیر گذاشت و خود بر سر راجہ جیون کہ خستہ بود لشکر کشید بعد روانہ شدن با غوائے بعضے مردم از ولی عہد کردن برادر خود پشیمان شدہ معاودت کرد و با عانت راجہ راجوری در کشمیر رسیدہ متصرف گشت و شاہی خان برادرش از کشمیر برآمدہ بیالکوت رسید و ران ایام جسرتہ کہو کہر از قید حضرت صاحب قران گریختہ در پنجاب رسیدہ بود و نوبتے سلطان علی شاہ کہ بعد فتح تہتہ مراجعت کردہ کشمیر میرفت جسرتہ سر راہ گرفتہ بعد مجاہدہ اورا دستگیر کردہ مال و امتعہ و اسباب و اشیاء بدست آوردہ شاہی خان بعد رسیدن بیالکوت با جسرتہ لمحق شدہ با تفاق اہد سر سلطان علی شاہ رفت و سلطان علی شاہ بالشکر انبوه برآمدہ جنگ عظیم کرد و از طرفین غلایق بسیار کشتہ شد گویند کہ چند قالب بے سرداران جنگ گاہ برخاستہ ب حرکت درآمد قول اہل ہند است کہ چون وہ ہزار کس کشتہ شوند یک قالب بے سر ب حرکت دراید بالاخر سلطان علی شاہ شکست خوردہ گریختہ رفت ایام حکومت او شش سال و چند ماہ *

سلطان زین العابدین عرف شاہی خان مظفر و منصور گشتہ مند آراستے حکومت گردید عمدہاں برادر خود را بوزارت مقرر کرد چون عدالت و زوال انصاف دست بود سپاہ و رعیت از خویشنو و دشمنو بر ہمنانے کہ در زمان حکومت سلطان سکندر و پدرا و جلا وطن شدہ بودند در عہد او باز بوطن آمدہ آبا و مشدند و در معاہدہ و مقامات خویش قرار گرفتند سلطان بہ بر ہمنان تاکید کرد کہ آنچه در کتب دین ایشان مسطور است بعمل اورند و خلاف آن اصلاً نکنند و رسوم بر ہمنان از تشعہ کشیدن و زنان سوختن و بت پرستیدن بتجدید رواج یافت و جمعی بر ہمنان کہ در زمان سکندر بنزور و اکراہ مسلمان کردہ بودند از اسلام برگشتہ باز رسوم ہنود و پیش گریختند و بتان طلا و نقرہ و مس کہ سلطان سکندر شکستہ سکزدہ بود آن سکہ کساد پذیرفت و باعث این ہمہ مراعات احوال ہنود آن بود کہ سلطان جامعہ جوگیان را احترام بسیار می کرد و در کتاب علوم انجمنہ بیکوشید گویند کہ نوبتے سلطان مریض گردید و مشرف بہ ہلاکت گشت در انحال جہگی آمدہ

بر بستر سلطان که قطع نظر از زندگی بود حاضر گشت چون روح سلطان مفارقت کرد و جگر بعلم علی بدن که میدانست روح خود را بر آورده داخل قالب سلطان نمود و برخاست نزد پیکان سلطان را متدرست و صحیح المزاج و جوگی را مرده و بیجان دیدند و مریدش قالب او را در آن مکان که او بود برده نگاه داشت و قالب سلطان که روح جوگی در داخل شده بود سلطنت میکرد و از نخبیت رعایت دین مهندوان کرده دین انهار را رواج میداد و از انجبا که زندگی جاوید نصیب هیچ آفریده نیست بالاخر بزرگ طبعی در گذشت مدت حکومت چهل و هشت سال *

سلطان حیدر عرف حاجی خان بن سلطان زین العابدین چهار سال

دو ماه *

سلطان حسین بن سلطان حیدر دو سال و چند روز *

سلطان محمد شاه بن سلطان حسین هفت ساله بعد پدر بر سرند حکومت رونق افزای گشت در آن روز جمیع اسباب طلا و نقره و اسلحه و اقمشه و غیر ذلک همیشه او گذاشتند هیچ کدام ازان همشیا التفات نکرد ازان جمله کمان را بدست گرفت حاضران از نینعی استندلال بر بزرگی و مردانگی او نمودند بعد چند گاه بعضی اسرا باتفاق پرسرام راجه جمون که از خوف تا نارخا حاکم پنجاب گماشته سلطان بهلول لودی جمون را گذاشته و کشمیر رفته بود وزیر سلطان را گشتند سلطان از تانار خان کوک طلب داشته مخالفان را تادیب نمود چون ده سال و هفت ماه از حکومت سلطان گذشت سلطان فتح شاه بن آدم خان بن سلطان زین العابدین از تانار خان کوک آورده با سلطان محمد شاه جنگ کرده نصرت یافت و کشمیر را در تصرف خود آورده مسکه و خطبه بنام خود کرد و سلطان محمد شاه هنر میت خورده در هندوستان آمد بعد از سال سلطان محمد شاه باز در کشمیر رسیده بر سلطان فتح شاه یافته مجددا بر سرند حکومت نشست و فتح شاه بجانب هند آمده پس از دوازده سال در کشمیر رسیده بر سلطان محمد شاه ظفر یافته سه سال و یک ماه حکومت کرده سلطان محمد شاه باز لشکر فراهم آورده کشمیر را در تصرف خود در آورد و سلطان فتح شاه بطرف لاهور آمده بهین طرف و ولایت جیات سپرد در سنه ۸۹۵ که سلطان

(۱) پنجاه و دو سال تاریخ فرشته جلد دوم صفحه ۳۴۴ و طبقات اکبری صفحه ۶۰۶ *

۳۳ یک سال و دو ماه - تاریخ فرشته جلد دوم صفحه ۳۴۴ و طبقات اکبری صفحه ۶۰۶

بہلول لودی رحلت نمود سلطان سکندر خلف او اورنگ آرا کے خلافت ہندوستان گریو
 نوکران سلطان فتح شاہ سکندر خان پسر فتح خان را در کشمیر اور وہ مدتی سلطنت نمودند آخر الامر
 او شکست خوردہ بدر رفت بعد ان در ۳۳۰ھ از حضرت ظہیر الدین محمد بابر بادشاہ کو مکہ و
 باز در کشمیر رسید و باندک جنگ اسیر گردید سلطان محمد شاہ اور امیل در چشم کشیدہ در قید
 نگاہداشت ایام حکومت محمد شاہ مرتبہ اول وہ سال و ہفت ماہ و مرتبہ دوم دویم دوازہ سال
 چند ماہ مرتبہ سیوم یازدہ سال و یازدہ ماہ و سبت روز کہ آگے سی و چار سال و ہفت ماہ
 باشند و مدت حکومت سلطان فتح شاہ مرتبہ اول نہ سال و مرتبہ دوم سہ سال و یک ماہ
 کہ دوازہ سال و یک ماہ تواند بود و مدت سلطنت ہر دو چہل و شش سال و ہشت ماہ۔
سلطان ابراہیم بن سلطان محمد شاہ بعد پدربرسند حکومت جا گرفت پس از
 چند ماہ ابدال ماکری کہ از امرائے بزرگ آن ولایت بود از سلطان رنجیدہ بملازمست
 حضرت ظہیر الدین محمد بابر بادشاہ در ہندوستان آمدہ ظاہر ساخت کہ ولایت کشمیر باہل
 ترین و جہی تغیر میتوان نمود کو مکہ مرحمت شود چون ابدال ماکری جوان خوش قد و
 خوش صورت و خوش سخن و خوش وضع بود حضرت بادشاہ صورت و سیرت اورا پسندید
 فرمودند کہ در جنگ ہم چنین آدم پیدا می شود آخر الامر با کو مکہ مرحمت فرمودند و نزدیک
 بکشمیر رسیدہ سلطان پیغام کرد کہ شوکت و صلابت بادشاہ بحدیست کہ سلطان ابراہیم
 لودی والی ہندوستان را با صد ہزار کس بجاک برابر ساخت تو چہ خواہی بود بہتر است
 کہ اطاعت جناب قدسی قبول کنی ادا نمینی قبول نکرد و جنگ در میان آمد سلطان در معرکہ
 کشتہ شد ابدال ماکری بعد از فتح و ظفر نازک شاہ برادر اورا برسند حکومت شکن گروا بندت
 حکومت ہشت سال و پنج روز۔

سلطان نازک شاہ بن سلطان محمد شاہ بعد کشتہ شدن برادر خود با تفاق
 ابدال ماکری حکومت یافت چون حضرت ظہیر الدین محمد بابر بادشاہ ازین جهان فانی بعالم
 جاودانی رحلت کردند حضرت نصیر الدین محمد ہمایون بادشاہ اورنگ آرا کے خلافت
 شدند کامران میرزا برادر خورد حضرت بادشاہ ازین جانب لشکر بکشمیر کشید و محاربه رویداد
 اکثر کشمیریان غلبت تیغ بیدریغ شدند و عساکر فیروزی اثر اکثر مال و اسباب کشمیریان را

تاریخ کردہ معاہدوت نمود در سال ۹۳۹ سلطان ابوسعید والی کاشغر سکندر خان خلیفہ خود را
 با حیدر میرزا کاشغری دوازده ہزار سوار ہمراہ کردہ کشمیر فرستادہ تا سہ ماہ کشمیر و مواضع
 آن را غارت کردند و تاریخ نمودند و عمارات قدیم بر انداختند ہرج و مرج تمام دران
 ولایت روسے داد و اکثر مردم کشتہ شدند و انچنان جنگ کردند کہ در جنگ چند قالب
 بے سر حرکت نمودند عاقبت الامر سکندر خان مصالح نمودہ برگشت و بعد چہند گاہ
 سلطان نازک شاہ و ولایت حیات سپرد ایام حکومت پانزودہ سال *

سلطان شمس الدین بن نازک شاہ

سلطان نازک شاہ بن سلطان شمس الدین بن نازک شاہ مدت شش

سال *

میرزا حیدر خاوندہ حضرت ظہیر الدین محمد بابر بادشاہ از کاشغر بملازمست
 حضرت نصیر الدین محمد ہمایون بادشاہ در اگرہ رسیدہ بود ہنگامے کہ حضرت بادشاہ از
 شیرشاہ شکست یافتہ بلا ہور رسیدند حیدر میرزا تخریک ابدال ماکری و حاجی چک
 وزنگے چک و دیگر امرائے کشمیر از حضرت بادشاہ رخصت گرفتہ در سال ۹۳۹ در کشمیر رفتہ
 بکشمیر در آوردہ اولابصلاح کشمیریان سکہ و خطبہ بنام سلطان نازک شاہ بحال داشت
 بعد از آنکہ حضرت بادشاہ از عراق معاہدوت فرمودہ فتح قندہار و کابل نمودند حیدر میرزا
 از روسے عقیدتے کہ بجناب انحضرت داشت در کشمیر سکہ و خطبہ بنام نامی حضرت
 بادشاہ مقرر کردنوبتے شیرشاہ فوجی بر سر کشمیر فرستادہ بود بعد جنگ از لشکر حیدر میرزا
 شکست یافتہ برگشت چون حیدر میرزا دران ولایت استیلا یافتہ حکومت باستقلال
 کرد کشمیریان را مغلوب داشتہ بنماطرنی آورد بعضے از اہل کشمیر کہ فریب و تزویر
 جبلی انہاست از روسے مکر و خداع در لباس دوستی کار دشمنی کردہ لشکر میرزا را
 بطرف تبت و پہلی و راجور متفرق کردند و با خودہ اتفاق نمودہ بر سر میرزا
 سخیون آوردند دران زد و خورد تیرے بیزار رسیدہ قالب تہی کرد مدت حکومت

وہ سال *

سلطان نازک شاہ مرتبہ دویم مسند آرائے حکومت گشت در اندک ایام
بزرگ طبی پیمانہ زندگی برینہ کرد مدت حکومت دو ماہ *

ابراہیم شاہ بن محمد شاہ برادر نازک شاہ کلان پنجاہ *

اسمعیل شاہ برادر ابراہیم شاہ در سنہ ۹۵۹ سلطنت رسید اگر چه حکومت بنام
او بود اما غازیخان استیلا یافت ایام حکومت دو سال *

حبیب شاہ بن اسمعیل شاہ بعد پدر بر مسند حکومت نشست غازیخان چک
از روسے قتلگی کہ داشت اورا در گوشہ نشاند و خود لو آئے حکومت برافراشت ایام
حکومت او دو سال و چند ماہ *

سلطان غازی شاہ عرف غازیخان چک در سنہ ۹۶۳ سکہ و خطبہ بنام خود کرد مدت
حکومت او چار سال و چند ماہ *

حسین خان برادر سلطان عنازی شاہ چون غازی شاہ را ازار جزام روسے داد
برادرش غالب آمد ہ پسران او را نابینا کردہ مسند نشین حکومت گشت و غازی شاہ ازین
درد کہ ضمیمہ از ابرہ نے واقعہ گشت قالب ہتی کرد حسین خان دخت خود را با تحت ہدایا
لابقہ در خدمت حضرت خاقان زمان فرستاد و افضل الفضلا و اکمل العلما مولانا سائے
کمال کہ دران زمان از فضیلت درویشی مشہور نے الاکناف بود در ایام حکومت حسین خان
از کشمیر برآمدہ در سیالکوٹ رسیدہ بدرس مقید گشت و در ہندوستان بعضا بل کمالات
خدا شناسی و ایزد پرستی مشہور گردید ایام حکومت حسین خان دہ سال
و چند ماہ *

علی شاہ برادر حسین خان پس از برادر خود مرزبانان ولایت گشتہ بعد چند گاہ
سکہ و خطبہ بنام نامی حضرت خاقان زمان مقرر کردہ از عقیدت و انقیاد کہ بجناب والا
داشت دخت خود را در خدمت شاہزادہ سلیم با تحت و ہدایا فرستادہ ارادت و
بندگی خود اظہار نمود بعد چند گاہ در عرصہ چوگان از اسپ افتاد و گونے زندگانی بجایگا
آخرت برودت حکومت نہ سال۔

یوسف شاہ بن علی شاہ بعد پدر مسند آرائے حکومت گردید بعد چند وزید
مبارک خان کہ از امرائے بزرگ ان ولایت بود غالب آمدہ بر مسند حکومت

نشست یوسف شاه از وگرنیخته از راه جمون پیش میرزا یوسف خان حاکم پنجاب آمد و با اتفاق میرزا و راجه مانسنگ در فتحپور رسیدند بملازمست اشرف مشرف گردید و در سال ۹۸۸ میرزا یوسف خان و راجه مانسنگ بکوک او مقرر شدند و او با امرائے بادشاهی در کشمیر رسیدند بانگ جنگ فتح نموده حکومت با استقلال یافتند امرائے بادشاهی را رخصت ساخت در سال ۹۸۹ خاقان زمان در وقت مراجعت از کابل از مقام جلال آباد اپنی تعیین کرده فرمان والا شان بنام یوسف خان صادر فرمودند او با استقبال فرمان گیتی مطلع سعادت اندو ز گذشته حیدر خان عرف یعقوب پسر خود را با تحف و هدایا بدرگاه آسمان جاہ فرستاد پس او یک سال در حضور والا بوده بدون خجست گرنیخته در کشمیر رسید چون این معنی بعرض مقدس رسید میرزا شاهرخ و شاه قلی خان محرم و راجه بهگونت داس به تنخیر کشمیر تعیین شدند چنانچه تخریب درآمد یوسف خان عاجز شده همراه امرائے بادشاهی در حضور پور رسیدند در سال ۹۹۲ ولایت کشمیر داخل ممالک محروسه گردید مدت حکومت یوسف خان هشت سال.

العقد بعد رسیدن یوسف خان بدرگاه مقدس یعقوب پسرش در کشمیر بود چنانچه باید مراسم انقیاد بجانی آورد و باستیصال او قاسم خان با امرائے دیگر تعیین گردید براه کپرتل شتافت در آن راه تالابے ساخته حکمائے پیشین است که هرگاه در آن مکان آواز نقاره یا کرنا شود برفت و باران عظیم گردد و هنگام نزول لشکر فیروزی اثر چون آواز نقاره شد برفت و باران دیگر بسیار گردید و آسیب سر بابا لشکریان رسید و جان بسیار تلف شد از وقوع این معنی کشمیریان که آماده پیکار بودند غالب آمدند و تفرقه در لشکر بادشاهی افتاد در آن حال قاسم خان خود را راست کرده عزیمت پیش نمود یعقوب از ولیری و دلاوری قاسم خان بهرسان بوده در خود تاب جنگ ندیده بطرف کشتوا رفت و شمس چکلا که در قید او بود و خلاص نمود کشمیریان بعد رفتن یعقوب شمس مذکور را بحکومت برداشته آماده کارزار شدند و بر سر کتل جنگ در پیوست باقبال بادشاهی قاسم خان فیروز مندگشته در شهر سری نگر که دارالایالت کشمیر است درآمده بتازگی بسکه و خطبه بنام نامی حضرت خاقان زمان مقرر گردانید بعد چندگاه کشمیریان یعقوب را از کشتوار آگورده بار او و معصم بر سر قاسم خان در شهر سری نگر شجوان

آورند بہاوران لشکر منصور پائے ہمت افشردہ جنگ مردانہ نمودند غنیمت تاب نیاوردہ
 بلعین مقصود راہ فرار پیش گرفت مرتبہ ثانی باز یعقوب خان باتفاق کشمیر یاں از شتاب
 جبال برآمدہ مصدر شورش شدہ ناگہان شخون آوردہ بہمان وتیرہ بازگشت چون یعقوب
 خایب و خاسر گردید و کارے نتوانست از پیش برد اکثرے امرائے کشمیر آمدہ قاسم خان
 را دیدند و خان اجتماع را استمالت نمودہ بدرگاہ گیتی پناہ فرستاد اہنا بعد دریافت سعادت
 ملازمت والا مشمول عنایات شدند و یعقوب باز باتفاق شمس چک از کوہ برآمدہ بدفعا
 بقاسم خان جنگ کرد آخر الامر قاسم خان از محاربات متواتر عاجز آمدہ استمداد و اعانت
 از حضور والا نمود ازینجہت میرزا یوسف خان بیالت کشمیر تعیین گشت و حکم شد کہ ہر گاہ
 میرزا یوسف خان از نظم و نسق آن ولایت خاطر جمع نماید و بنیاد فتنہ و فساد برکنندہ
 گرد و قاسم خان برخصت میرزا بقدرسی استان شتابد میرزا یوسف خان بجناب استیصال
 در کشمیر رسیدہ از روسے شجاعت ذاتی و دانش فطری ضبط و ربط بواقعی نمود و شمس چک
 ندامت کشیدہ میرزا را ملازمت نمود و میرزا اور استمالت نمودہ بدرگاہ والا فرستاد
 و رفع شورش از ان ولایت گردید و قاسم خان برخصت میرزا یوسف خان باستان قدسی
 رسیدہ بصوبہ داری کابل سرفرازی یافت آخر الامر از دست محمد زمان میرزا ولد شاہ رخ میرزا
 در کابل قتل رسید چنانچہ سابقا گذارش پذیر خامہ سوانح نگار شدہ در سال سی چہارم
 جلوس والا حضرت خاتقان زمان بسیر کشمیر متوجہ شدند صعوبت راہ و دشواری طرق کشمیر
 از ارتفاع جبال و ژرفائے مغاک و بسیاری کریوہ ہائے دشوار گزار و کثرت اشجار
 و انبوہے جنگل و سختی سنگ لایخ و تنگی راہ سجدیست کہ افکار اسمان سیر و اوہام فلک پیمان
 عبور از مسالک مہالک صعب میدانند در اثنائے راہ رتن پنجال و پیر پنجال کوہی است
 کہ از غایت ارتفاع سربلک کشیدہ و از نہایت بلندی قلہ ان باوج آسمان رسیدہ
 از فرازش تماشائے عالم بالا میتوان دید و غلغلہ تسبیح ملائک توان شنید ساکنانیش
 باکنہ فلک ہمایگی دارند و مرغانش از خوشتر پروین دانہ می آرند اقیاب تیغ خود را برکش
 میساید و گردون از گردش برقلہ اومی اساید گل اشجارش بر اسمان کواکب وار نمودار و نقط
 جاوہ او بر فلک چون خط ہتوا پدیدار تیز گردان کہ دعویٰ طی الارض دارند پاسے توکل
 بہ بیم و امید قطع ان راہ مینمایند درہ نور دان ہر چند اہل دولت و صاحب سامان بودہ

باشند بران کوه سنج پیادگی اختیار می کنند از ترود و راه پیوند اعضا مست می گردد و
 جوان پر قوت پیر و ضعیف می شود و هنگام عبور لشکر پرتال غیر از فیلان کوه تئال
 و اسپان با درفتار و اشتران بار بردار نتوانند گذشت شتر اگر همه نایقه صارع است
 در آن سنگ لایخ نتواند قدم نهاد و گا و اگر ثور فلک است نمیتواند گذشت بموجب حکم
 جهان مطاع چندین هزار خارا تراش آهین باز و و سچار قوی دست در قلع احوار و قطع اشجار
 بد طولی نموده ان مسالک را آراستند و از لاهور تا کشمیر نود و هفت کرده به تجریب آید
 و آن حضرت بعد قطع مراحل وطنی منازل در خطه و کشائے کشمیر نزول اقبال فرمودند و از
 تماشائے سیر گاهان نز هت افزا و سیر اکنه مسرت پیر ابغایت مخطوط شدند اگر تبرین
 و توصیف کشمیر پر داخته شود و دفتر باید بے شایبه تکلف با غیبت بهارین و قلمه ایست
 آهین بادشاهان را گلشن است عشرت افزا دور ویشان را خلوتگده ایست و کشا هر طرف
 چشمهائے خوش و آبشارهائے دلکش و آب هائے روان و جوئے هائے روان مرت
 پیرائے نظار گیان و گوناگون میوه هائے رنگین و رنگارنگ فواکه شیرین لذت بخش روح
 در وان در ایام بهار تمام کوه و دشت از گون گلها هائے رنگین و اقسام شقایق و رباعین جلوه
 باغ بهشت میدهد و در دیوار و صحن و بام خانهها رونق روضه رضوان مینماید عرصه و زمین
 تراز خیال آزر و کوههائے نگارین تراز و هم مانی منظر درمی آید میجا مگر دران مرز بوم
 پرورش یافته که از اعجاز خویش مرده را زنده گردانیدی و خضر در ابے هوائے آن مکان
 پروردگی پذیرفته که عمر آبد نصیب اوست **منظم**

قلم خور و ده بنگاشش اب کوثر
 اسیر هر نهالش صد گلستان
 بجز اب زمر و نیست جاری
 ز شبنم کار دریا میکند دشت
 نمی آید بگوشش آواز بلبل
 وطن کشمیر دان نشو و منارا
 چو از می خانه چشم پیاله
 ز سنبل رویی دیوارش مزلف

چه کشمیر انتخاب هفت کشور
 چه کشمیر اب و رنگ باغ و بتان
 نظر چند آنکه بر و شتتش نگاری
 نشاید رفت بے کشتی بگلگشت
 دران گلشن ز جوش خنده گل
 شود اوقات صرف اینجا هوار
 بشهرش خانهها رنگین زلاله
 زده گل بر سر دیوار باصف

بناشد شرم بطحا اگر عنان گیر
اگر همت بسیرش بر گمارد
بیاید بوی صندل گزاشچار
ندیده در جهان کس اینچنین جا

حجاز آید بطوفت کوه کشمیر
بهشت از برگ طوبی سر برارد
به پیچد بر دختان تاک چون مار
فرح بخش و فرح ناک فرح زا

دریائے بہت کہ از میان شہر و بازار جاریست از عجایب
تانشاست خصوص اب دل کہ پایان شہر واقع رونق بخش کشمیر و فرح پیرائے
اہل وزگار است چندین عمارات دل کشا و باغات مسرت افزا در میان و بر کناران واقعست
چون اب دل در چند فرسخ است کشمیریان بر سطح ان چوبہائے کلان تعبیه نموده در
عرض و طول چند طناب درست می سازند و بران چوبہا خاک انداختہ زمین قابل بارغ
مرتب میکنند و بر نگارنگ گلہا دران کشتہ گلشن دل فریب می آرایند ہلک بر روی
اب انقدر زمین بہین آئین درست می سازند کہ دران زراعت نموده استفیدی شوند
بعضے عیار پیشہ ہم چنین زمین را دزدیدہ می برند و دیدن بارغ و زمین کہ مشہور است
از ہمون جاست منظم

وگر آن دل کہ دل شد بیقرارش
بیر دل بیا گلشن چہ باشد
اگر برفرق ریزد اب از دل
گلے آبے بکشورہائے دیگر
درین دریا گل افزون از حسابست
بود نیلو فراخجا شرمساری
ز وجد سبزہ این سبز میشہ
گلش در پاک دامانی چو ہتاب
ز باعستان این دریا چہ گویم

ز خوبی شہر دار و بر کنارش
بکشتی گل بہ بر دامن چہ باشد
بر وید سبزہ مو از سر گل
ہمین نیلو فراست آن نیز کمتر
ز رنگ ہر گلے نقشش بر آب ہست
چو در بزم عروسے سو گواری
کنول را خندہ می آید ہمیشہ
ز برگ انداختہ سجادہ بر آب
ہزاران خلد من تنہا چہ گویم

اگر چہ خوبہائے کشمیر جنت نظیر از اندازہ نشیطر و حوصلہ تحریر افزون است اما کشمیریان
بد معاش زبون زیست ہستند خورش و ایوی انہا خشکہ نرم بے نمک از برنج است
گرم خوردن رسم نیست سٹبا نگاہ برنج پختہ نگاہارند و روز دیگری خوردند و پوشش

کرته پشیمین است که عبارت از پتو باشد ناشسته از خانه با فنده می آرند و آن را دوخته می پوشند تا پاره شدن باب نیرو و دوازده بدن و اینکنند ناپاکی آنها بحدیست با آنکه خانه پر آب دارند قطره آب بر تن ایشان نیرسد مثل مشهور است که کشمیری را پرسیده بود که آبدست چرا نمیکنی جواب داد که غریب هستم حیرانم که دوزخیان در آن سرزمین بهشت نشان چگونه پیدا نش پذیرفته بدینتی و نفاق سرشتی آنها نوسه که عوض نیکی غیر از بدی از ایشان لبصه ظهور نزد میت

نفاق فطری شان همچو نمیش با کژدم نزار لازمه شان همچو زهر لازم مار
 الفقه خاقان زمان از سیر کشمیر بغایت خوشوقت شدند و عید رمضان المبارک هماغان نمودند
 و در روز عید بکشتن شمع میرزا یوسف خان تقصیرات یعقوب پسر یوسف خان حاکم انجا
 بخشید و پائے افراز مبارک مرحمت نمودند او سعادت خود دانسته پائے افراز خاصه
 بر سر بستند بلازمست رسیده مورد عنایات گشت و آنحضرت ازان سرزمین حظ
 وافر گرفته معاودت فرموده براه پهلوی و دستور که از لقادم جبال و تراحم کرپوه و معاک
 و تراکم اشجار افکار آسمان سیر و او هام فلک پیامے عبور ازان طرق مایله دشواری دانند
 با حشم و خدم و فیضان قطع منازل نموده در حسن ابدال نزول اقبال فرمودند در آن راه میر
 فتح اسد شیرازی و پس ان حکیم ابوالفتح گیلانی که مقرب آنحضرت بودند رخت هستی بر بستند
 و در حسن ابدال مدفون شدند در انجا چند گاه رایات عالی اقامت و در زیده طرح باغ
 دل کشائے انداخته از انجا نهضت فرموده بقطعه فرح بخش کابل نزول اقبال فرمودند
 قاسم خان صوبه دار انجا که در آن وقت حیات بود بموجب حکم والا در گذر گاه متصل شهر
 که حضرت ظهیر الدین محمد بابر با و شاه و بهندال میرزا و محمد حکیم میرزا اسوده اند باغ و عمارات
 احداث نمود چون پریشانی حال رعایائے کابل بعرض مقدس رسید حکم شد که تا هشت
 سال هشتم حصه از خراج مقرری بر رعایا معاف کرده نتمه باز یافت میگردد باشند
 و بعد سیر و فنکار کابل آنحضرت معاودت بهند و ستان فرمودند قنارا در منزل دکه
 آنحضرت از اسپ افتادند و رخساره مبارک خراشیده شد شش روز صاحب
 فراموش بود پس از حصول صحت از انجا روانه شدند بعد رسیدن در رهتاس بر فیل
 نول ^{کابل} پائے که در جوش مستی بود سوار میشدند پیش ازانکه پائے مبارک در دستلاد